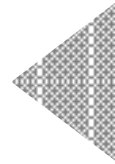


# پیشنیازهای فرهنگی توسعه اقتصادی از دیدگاه اسلام



دکتر میثم موسایی<sup>۱</sup>

(تاریخ دریافت ۸۷/۵/۳ - تاریخ تصویب ۸۷/۶/۴)

## چکیده

کشور ما در تقسیم‌بندی جهانی از جمله کشورهای در حال توسعه محسوب می‌شود. این گذار برای جامعه ما از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. زیرا از یک طرف خواهان توسعه هستیم و از طرف دیگر می‌خواهیم ارزش‌های خود را حفظ کرده و در این سفر پرموج، هویت خود را از دست ندهیم، از این روی این تحول بزرگ از حساسیت بالایی برخوردار است. به ویژه اگر توجه داشته باشیم که تا کنون در دنیای کنونی پیش نیامده که یک کشور با گرایش اسلامی به رشد و توسعه همه‌جانبه اقتصادی و اجتماعی نایل شده باشد. علاوه بر این، گروهی بر این عقیده هستند که دین، مانع توسعه است و نمی‌توان هم دیندار بود و هم توسعه یافته.

این مقاله در صدد است که به این سؤال اساسی پاسخ دهد که آیا فرهنگ اسلامی در درون خود توسعه‌برانگیز است یا توسعه‌ستیز؟ برای این که بتوانیم برای این سؤال، پاسخی شایسته پیدا کنیم به سؤالات زیر نیز باید پاسخ دهیم تا پاسخ سؤال اصلی پیدا شود:

- «پیشنیازهای فرهنگی توسعه» چیست؟ و از چه عناصری تشکیل شده است؟
  - دیدگاه اسلام درباره پیش‌نیازها و عناصر فرهنگی مؤثر بر توسعه چیست؟
- روش ما برای یافتن پاسخ مسائل مذکور در این مقاله، تحلیل محتوای متون دینی برای یافتن

درجه سازگاری فرهنگ دینی با پیشنیازهای توسعه و تحلیل متون مربوط به ادبیات توسعه به منظور دستیابی به اساسی‌ترین پیشنیازهای فرهنگی توسعه است. در این مقاله به این نتیجه رسیده‌ایم که اساسی‌ترین پیشنیازهای فرهنگی توسعه عبارتند از: اعتقاد به مطلوبیت به دنیا؛ اعتقاد به برخورد علمی با مسایل و اهمیت دادن به نقش عقل؛ اعتقاد به آزادی ابراز اندیشه؛ اعتقاد به برابر بودن انسان‌ها و احترام به حقوق دیگران، اعتقاد به پذیرش نظم جمعی؛ اعتقاد به توسعه، عدم تعارض فرهنگی در جامعه.

عناصر مذکور نه فقط مغایرتی با فرهنگ اسلامی ندارد بلکه عناصر دیگری همچون فرهنگ کار و تولید در اسلام؛ پیوستگی مادیت و معنویت؛ دعوت اسلام به آراستگی؛ مذمت فقر مالی؛ حرمت اسراف و تبذیر؛ مبارزه با خرافات؛ دعوت به تعقل؛ حجیت و ملاک بودن خرد بشری؛ تشویق به روش‌های تجربی؛ رعایت نظم و برنامه‌ریزی؛ دعوت اسلام به محکم کاری؛ اعتقاد به جامعه آرمانی؛ انعطاف فقه نسبت به شرایط مختلف؛ فراخوان اسلام به علوم و فنون و صنایع؛ اعتقاد مسلمانان به قدرت و عزت؛ موظف شدن مسلمانان به آباد کردن زمین؛ دعوت مسلمانان به داشتن روحیه اقتباس خلاق از دیگران، دفاع از حقوق و آزادی‌ها، عدالت، برابری، صلح و هم‌زیستی و حفظ محیط زیست، که همه توسعه‌برانگیزند، در درون تعالیم دینی وجود دارد، و با احیای آن‌ها می‌توان زمینه‌ها و بستر توسعه همه‌جانبه را فراهم نمود.

**واژگان کلیدی:** اسلام، پیشنیازهای فرهنگی توسعه، توسعه اقتصادی و توسعه فرهنگی

## مقدمه

درباره ارتباط دین و توسعه دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. عده‌ای آن را مانع توسعه می‌دانند که این دسته، طیف وسیعی را شامل می‌شود. مارکسیست‌ها دین را افیون توده‌ها می‌دانند. عده‌ای مشخصه دین را ثبات می‌دانند و مشخصه توسعه را تغییر، و ثبات را ناسازگار با تغییر می‌دانند، عده‌ای عقب‌ماندگی کشورهای اسلامی را دلیل بر ارتباط مستقیم دین با عقب‌ماندگی دانسته‌اند، عده‌ای اصولاً تفکر مذهبی را مربوط به نظام‌های عقب‌مانده می‌دانند، عده‌ای می‌گویند اساس مذهب، تعبد است و تعبد را ضد عقل می‌دانند و چون تعقل لازمه توسعه است لذا معتقدند مذهب ضد توسعه است، گروهی اعتقاد به جبر را در میان مسلمانان مانع توسعه معرفی کرده‌اند، و... بررسی تک تک این نظرات نیازمند بررسی‌های مستقلی است و این مقاله قصد بررسی آنها

را به طور مستقل ندارد. خوانندگان می‌توانند به منابعی که در این زمینه نوشته شده و نظرات مذکور را نقد کرده‌اند، مراجعه نمایند.<sup>۱</sup>

در این مقاله ارتباط دین و توسعه فقط از کانال فرهنگ آن هم به عنوان باورها و پیشنیازهای توسعه، مورد بررسی قرار می‌گیرد. برای این که حدود و ثغور مباحث کاملاً روشن باشد ابتدا لازم است مفاهیم اساسی که در این مقاله به کار رفته، تعریف گردد چرا که اصولاً پاسخ به سؤالات ذکر شده بدون تعریف این مفاهیم نه فقط ممکن نیست بلکه حتی پاسخ سؤالات نیز کاملاً بستگی به تعریف این مفاهیم دارد. سه مفهوم کلی که باید تعریف شوند عبارت است از: فرهنگ، توسعه و اسلام.

فرهنگ، در لغت به معنای عقل، دانش و بزرگی به کار رفته (دهخدا، ۱۳۴۵) و در اصطلاح، این واژه بر معانی متعددی اطلاق شده است. این تعاریف اصطلاحی را - که بالغ بر سیصد تعریف است - می‌توان بر شش دسته تقسیم کرد:

**تعریف‌های تشریحی**، که در آنها بر عناصر تشکیل دهنده فرهنگ تکیه شده، مانند تعریف تایلور<sup>۲</sup> (۱۸۷۱م.) که فرهنگ را کلیت در هم تافته‌ای می‌داند که دانش، دین، هنر، قانون، اخلاقیات، آداب و رسوم و هرگونه توانایی و عادت‌هایی که آدمی هم‌چون عضوی از جامعه به دست می‌آورد، را شامل می‌شود (آشوری، ۱۳۵۷: ۷).

**تعریف‌های تاریخی**، در این گونه تعریف‌ها تکیه بر میراث اجتماعی است، مانند تعریف لنتون<sup>۳</sup> (۱۹۲۶ م.) که فرهنگ را وراثت اجتماعی می‌داند (همان).

**تعریف‌های هنجاری**<sup>۴</sup>، در این تعریف‌ها تکیه بر قاعده<sup>۵</sup> یا راه و روش<sup>۶</sup> است. مانند تعریف

۱- در این مورد می‌توان به کتاب اسلام و فرهنگ توسعه اقتصادی نوشته میثم موسایی که در سال ۱۳۷۶ توسط وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر شده مراجعه کرد.

۲ - Tylor

۳ - Linton

۴ - Normative

۵ - Rule

۶ - Way

ویسلر<sup>۱</sup> (۱۹۲۹م.) که فرهنگ را شیوه زندگی یک اجتماع یا یک قبیله می‌داند (همان).  
**تعریف‌های روان‌شناختی**<sup>۲</sup>، در این دسته از تعاریف بر فرهنگ به عنوان وسیله سازگاری<sup>۳</sup> و حل مسایل تأکید می‌شود. به عنوان مثال، هارت<sup>۴</sup> (۱۹۲۵م.) فرهنگ را الگوهای رفتاری که از راه تقلید یا آموزش کسب می‌شود، می‌داند (همان).

**تعریف‌های ساختاری**<sup>۵</sup>، در این تعاریف تأکید بر الگوسازی یا سازمان فرهنگ است. مانند تعریف ویلی<sup>۶</sup> که فرهنگ را نظامی از الگوهای عادی مرتبط و وابسته به هم می‌داند.<sup>۶</sup>  
**تعریف‌های تکوینی**<sup>۷</sup> در این تعاریف‌ها بر فرهنگ به عنوان یک فرآورده ساخته شده اجتماع بشری تأکید می‌شود. مانند تعریف فالسم<sup>۸</sup> که فرهنگ را مجموعه‌ای از مصنوعات یعنی تمامی دستگاه‌ها، ابزارها و عادات زندگی که به دست بشر ساخته شده است و از نسلی به نسلی منتقل می‌شود، می‌داند (همان).

توسعه در لغت به معنای گسترش دادن است و در اصطلاح نیز دارای تعاریف متعددی است؛ بعضی توسعه را تغییرات کیفی در خواسته‌های اقتصادی، نوع تولید، انگیزه‌ها و سازمان تولید می‌دانند (قره باغیان، ۱۳۷۰: ۷). مایکل تودارو، توسعه را جریانی چند بعدی می‌داند که مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، طرز تلقی عامه مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و ریشه کن کردن فقر مطلق و کاهش نرخ بیکاری است (تودارو، ۱۳۷۹). پروفیسور گولت نیز توسعه را واقعیتی هم مادی و هم ذهنی می‌داند و می‌گوید: بر حسب توسعه، جامعه از طریق ترکیب فرآیندهای اجتماعی، اقتصادی و نهادی، وسایلی را برای به دست آوردن زندگی بهتر تأمین می‌کند (همان).

۱ - Wissler

۲ - Psychological

۳ - Adjustment

۴ - Hart

۵ - Structural

۶ - Willy

۷ - Genetics

۸ Folsom

مک لوپ، در تعریف توسعه اقتصادی می‌گوید: توسعه عبارت است از کاربرد منابع تولیدی به نحوی که موجب رشد بالقوه مداوم درآمد سرانه در یک جامعه شود (باهر، ۱۳۵۸: ۱۳). میردال، توسعه را عبارت از «حرکت یک نظام یک دست اجتماعی به سمت جلو می‌داند» (جیروند، ۱۳۶۸: ۸۴). سازمان ملل، توسعه را «فرآیندی که کوشش‌های مردم و دولت را برای بهبود اوضاع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هر منطقه متحد کرده و مردم این مناطق را در زندگی یک ملت ترکیب نموده و آنها را به طور کامل برای مشارکت در پیشرفت ملی توانا سازد»، می‌داند (مجموعه مقالات سمینار فرهنگ و توسعه، ۱۳۷۱).

آنچه به عنوان تعریف فرهنگ و توسعه (اقتصادی) ذکر کردیم فقط تعداد انگشت‌شماری از صدها تعریفی بود که از این دو اصطلاح صورت گرفته است، قبل از این که تعریف مورد نظر خود را از این مفاهیم ارایه دهیم لازم است به این نکته اشاره شود که چرا درباره فرهنگ و توسعه این همه تعریف صورت گرفته و آیا می‌توان تعریفی جامع و مانع از این اصطلاحات ارایه داد، به گونه‌ای که مورد قبول همگان باشد؟

تعریف کردن یک مفهوم، به معنای تمیز دادن آن از سایر مفاهیم است، بنابراین، تعریف کردن امری است ذهنی. اما چگونه می‌توان یک مفهوم را از سایر مفاهیم مشخص کرد؟ این کار زمانی ممکن است که آن مفهوم، مرز مشخصی با سایر مفاهیم داشته باشد. در منطق، این کار با تجزیه و تحلیل ذهنی مفهوم صورت می‌گیرد. از این نظر مفاهیم به دو دسته تقسیم می‌شوند: مفاهیمی که نیاز به تعریف ندارند و آنهایی که احتیاج به تعریف دارند. دسته اول را مفاهیم بدیهی و غیر نظری و دسته دوم را مفاهیم نظری و غیر بدیهی گویند. ملاک این که چه مفهومی بدیهی و چه مفهومی غیربدیهی است در بسط و مرکب بودن آن مفهوم نهفته است و ملاک بسط و مرکب بودن در تحلیل ذهنی است و نه در عالم واقع. اگر در تحلیل ذهنی، تصویری بسط باشد، این تصور نیازمند تعریف نیست و اگر مرکب باشد نیازمند تعریف است. علت این است که تعریف، در واقع به معنای شناسایی ذات یک شیء بوده و این کار با تجزیه مفهوم شیء به عناصر اولیه‌ای که برای ذهن بدیهی و روشن است، صورت می‌گیرد.

در منطق ارسطویی گفته می‌شود تعریف باید از دو جزء تشکیل شده باشد یک جزء اعم که «ما به الاشتراک» آن مفهوم با سایر مفاهیم است و جزء دیگر که اختصاص به خود آن مفهوم داشته و مساوی آن مفهوم است. در تعریف به حد تام، جزء اولی را جنس و جزء دومی را فصل گویند.

بنابراین فقط مفاهیم مرکب می‌توانند حداقل از دو جزء تشکیل شده باشند. مفاهیم بسیط دارای اجزاء نیستند، بنابراین مفاهیم بسیط یا اصلاً عارض ذهن نمی‌شوند و یا اگر عارض ذهن شوند واسطه عارض ذهن می‌شوند و خود به خود دارای مفهومی روشن می‌باشند که معنای بداهت چیزی جز این نیست. اما مفاهیم مرکب به کمک اجزای اولیه آن عارض ذهن می‌شود و لذا قابل تعریف کردن است (موسایی، ۱۳۶۹).

نکته دیگری که به صورت ضمنی از مباحث منطقی قابل استنباط می‌باشد این است که اگر یک مفهوم مرکب مصادیق مشخصی و ثابتی نداشته باشد، نمی‌توان برای آن مفهوم، تعریفی مورد قبول همگان ارایه داد؛ چرا که تعریف، چیزی جز تمیز دادن یک مفهوم از سایر مفاهیم نیست. این تمیز دادن، مستلزم وجود مرزهای مشخص بین آن مفهوم با سایر مفاهیم است. نتیجه این که اگر مفهوم مرکبی دارای مصادیق مشخص و ثابتی نبود، مرز مشخصی با سایر مفاهیم از نظر مصداقی و مفهومی نخواهد داشت و نمی‌توان برای آن تعریفی جامع و مانع ارایه داد.

مفاهیم فرهنگ و توسعه از جمله مفاهیم مرکب مربوط به علوم اجتماعی است. مصادیق این دو مفهوم، با توجه به مکاتب و شرایط خاص هر جامعه و ارزش‌های حاکم بر آن، تغییر می‌کنند. از این رو این مفاهیم نه به صورت حقیقی، بلکه به صورت قراردادی، بر مصادیق خود که نزد افراد مختلف متفاوتند، اطلاق می‌شوند، بنابراین تعاریف آنها از این نظر، جنبه قراردادی دارد و نمی‌توان از آنها تعریفی جامع و مانع که مورد قبول همگان باشد، ارایه کرد. این مفاهیم به اعتبار مصادیقشان در حال تغییر هستند و چون هیچ حدی برای انواع حالات در خصوص تعیین مصادیق این مفاهیم وجود ندارد، نمی‌توان گفت تعداد این گونه تعاریف (قراردادی) به صورت حصر عقلی قابل احصاء باشد، لذا چنانچه ذکر شد تا کنون تعاریف متعددی از این مفاهیم صورت گرفته و یقیناً از این پس نیز صورت خواهد گرفت.

خلاصه این که در تعاریف قراردادی، ارایه یک تعریف ثابت و لایتغیر و مورد قبول همگان ممکن نیست و چون این تعاریف قراردادی‌اند نمی‌توان از درستی یا نادرستی آنها نیز سخن گفت. تعاریف قراردادی جنبه کاربردی دارند و هر یک در حیطه کاربردی خود درست هستند و نزاع بر سر آنها بیهوده است. امروزه تمام مفاهیمی که در علوم اجتماعی مطرح می‌شوند چنین وضعیتی دارند، بدیهی است تعاریف قراردادی، تعریف‌هایی هستند که متناسب با فرهنگ و شرایط خاص هر جامعه (و یا وضعیت خاصی که محقق در آن قرار دارد) صورت می‌گیرد، بنابراین تعاریف قراردادی مفاهیم مذکور که در زمان و محیط دیگری صورت گرفته و یا

می‌گیرد لزوماً برای ما قابل استفاده نخواهد بود.

با توجه به مراتب مذکور در این مقاله به صورت قراردادی از اسلام، توسعه، توسعه اقتصادی و فرهنگ تعریفی ارائه خواهیم داد:

اسلام در این مقاله، به مجموعه تعلیماتی گفته می‌شود که از طریق وحی به وسیله پیامبر (ص) به منظور هدایت بشر آمده و یا توسط معصومین (علیهم‌السلام) برای مسلمانان تفسیر شده است. بنابراین، آن دسته از اعتقادات مسلمانان را که به دین نسبت داده شده و ممکن است بعضاً با تعالیم اصلی مغایرت داشته باشد، مد نظر نیست.

منظور از توسعه، وضعیت مطلوبی برای جامعه است که در آن جامعه به شاخص‌های مشخصی مانند درآمد و رفاه بالاتر، توزیع مناسب‌تر، کاهش قابل توجه بیکاری، رفع کامل فقر مطلق و بهبودی قابل توجه فقر نسبی و در یک کلام جامعه انسانی‌تر دست یافته باشد، بر این اساس فرایند توسعه متضمن رشد مداوم در ابزارهای مادی و معنوی و بنیان‌های اقتصادی و اجتماعی ... بوده و هدف اصلی این تغییر و تحول چیزی جز کمال انسان و تعالی جامعه نیست.

تعریفی که از توسعه و فرایند توسعه ارائه کردیم دارای ویژگی‌های زیر است:

**یکم:** توسعه به یک وضعیت مطلوب اطلاق می‌شود لذا در درون خود با نوعی ارزش‌گذاری همراه است. ولی فرایند توسعه یک جریان پویا است نه ایستا؛

**دوم:** رشد پویا و مداوم در دل توسعه یافتگی منظور شده و بدون پایداری، امکان تحقق پایدار وضعیت مطلوب ممکن نیست؛

**سوم:** این توسعه تنها اقتصادی نبوده و همه جانبه است و توسعه اقتصادی تنها به وجه اقتصادی این تحول اطلاق می‌شود؛

**چهارم:** توسعه در این تعریف هدفدار بوده و محور آن کمال انسان و تعالی جامعه است.

منظور ما از فرهنگ، جنبه غیر مادی محیط ساخته شده انسانی است که شامل مجموعه دیدگاه‌ها، ارزش‌ها، اعتقادات و باورهای مورد قبول یک جامعه بوده و رفتارهای مستمر و پایدار افراد جامعه معلول آن است.

در این تعریف چند قید به کار رفته که ویژگی‌های فرهنگ از آنها قابل استنباط است:

**یکم:** برای فرهنگ دو جنبه قابل تصور است؛ جنبه مادی و غیر مادی که در این مقاله جنبه غیر مادی - که خمیرمایه آن «ارزش» است - مورد نظر می‌باشد.

**دوم:** افراد یک جامعه عموماً آن را پذیرفته‌اند و ناخودآگاه و غیر ارادی در مقام عمل، در آن غوطه‌ورند.

**سوم:** رفتارهای پایدار، متأثر از فرهنگ است.

**چهارم:** ایجاد تغییر در فرهنگ نیازمند زمانی طولانی بوده و تحول سریع آن به سرعت امکانپذیر نیست. براین اساس محدودیت سرعت تغییر فرهنگ آن را به عامل محدود کننده تغییرات اجتماعی و اقتصادی تبدیل می‌کند، از این رو تقدم تحولات فرهنگی بر سایر تحولات و استمرار سایر تحولات در صورت تحول در فرهنگ، از همین ویژگی قابل استنباط است. لذا وجود و یا عدم وجود پیشنیازها و باورهای فرهنگی مناسب در هر جامعه‌ای که خواهان توسعه است از اهمیت بالایی برخوردار است.

اکنون که تا اندازه‌ای منظور از اسلام، فرهنگ، توسعه و توسعه اقتصادی روشن شد، برای درک دیدگاه اسلام درباره پیشنیازهای فرهنگی مؤثر بر توسعه اقتصادی ابتدا باید بینیم پیشنیازهای فرهنگی توسعه اقتصادی کدامند؟ برای پی بردن به این پیشنیازها ابتدا باید دید از لحاظ تئوریک رابطه بین توسعه اقتصادی و فرهنگ چیست؟

### رابطه تجربی و نظری فرهنگ و اقتصاد

فرهنگ و اقتصاد دارای تعامل تنگاتنگی هستند. بسیاری از رفتارهای اقتصادی تحت تأثیر فرهنگ شکل می‌گیرد و از طرفی شرایط اقتصادی، فرهنگ یک جامعه را متأثر می‌سازد. برای درک رابطه اقتصاد و فرهنگ باید به خاستگاه این دو، نظر افکند. خاستگاه اقتصاد و فرهنگ را به تعبیری می‌توان جامعه تلقی کرد. البته، روشن است که وحی نیز می‌تواند منشأ فرهنگ یا جنبه‌هایی از اقتصاد باشد و اینکه می‌گوییم خاستگاه این دو، جامعه است با نکته مذکور هیچ تناقضی ندارد، چرا که فرهنگ با توجه به تعریفی که ارائه کردیم شامل وحی که توسط انسان در محیط جامعه پذیرفته شده نیز می‌باشد. از این رو، منظور از خاستگاه و منشأ، منشأ نهایی نیست که از آن نظر، خاستگاه و منشأ همه عالم (فرهنگ و جامعه و ...) مبداء هستی است، بلکه منشأ بلاواسطه مورد نظر است، بنابراین ارتباط بین اقتصاد و فرهنگ را باید در خاستگاه آن که جامعه است، جستجو کرد.

جامعه، نوعی نظام اجتماعی است. نظام اجتماعی، معلول روابط اجتماعی است. روابط اجتماعی بر خلاف روابط طبیعی، اموری قطعی و تکوینی نیستند، روابط اجتماعی در هر نظام اجتماعی،



قابل تبدیل و تغییر است. تفاوت بین نظام اجتماعی با نظام‌های طبیعی در همین جاست. قطعیتی که بر رابطه بین پدیده‌های طبیعی حاکم است، نوع روابط را تعیین می‌کند و بنابراین بین پدیده و علت آن، رابطه یک به یک وجود دارد و تعددی در کار نیست ولی بر روابط انسانی در نظام‌های انسانی، به علت وجود اختیار و آگاهی در انسان، قطعیت حاکم نیست و انسان در شرایط معین می‌تواند به یک عامل مشخص، پاسخ‌های متفاوتی بدهد و این پاسخ‌های متعدد چیزی جز وجود کثرت و گزینه‌های متفاوت نیست. با تعدد و وجود گزینه‌های متفاوت است که پدیده‌ای به نام «انتخاب» معنا پیدا می‌کند و از میان روابط ممکن بین پدیده‌ها، ناگزیر باید یکی را برگزید. به این دلیل است که روابط اجتماعی با وجود اراده و اختیار در انسان ماهیتاً انتخابی‌اند.

روابط اقتصادی انسان از جمله روابط اجتماعی نیز محسوب می‌شود و بنابراین، در اصل، ماهیتی انتخابی دارد. آنگاه که مسأله انتخاب پیش می‌آید، به ناچار از ملاک و معیار سخن به میان می‌آید: یعنی سبک و سنگین کردن و سنجیدن و ارزیابی گزینه‌های ممکن و متفاوت. این امر توسط «نظام ترجیحی» افراد صورت می‌گیرد. نوع وزنه و باری که در نظام ترجیحی هر فرد ارزش و اعتبار دارد، صرفاً منوط به خواست و اراده و اختیار اوست و هر مطلوبی که خواست و اراده انسان بدان تعلق گیرد و به عنوان وزنه و بار، در نظام ترجیحی به کار رود، حاصل ارزش است.

چنانچه قبلاً در تعریف فرهنگ ملاحظه شد، ارزش، خمیرمایه بعد غیر مادی فرهنگ است، بنابراین رابطه تنگاتنگی بین اقتصاد و فرهنگ وجود دارد. بر این اساس می‌توان گفت رفتارهای پایدار انسانی حاصل و متأثر از فرهنگ است. فعالیت‌های اقتصادی از جمله رفتارهای اقتصادی انسان است و در نتیجه جزئی از مجموعه رفتارهای انسانی به شمار می‌آید. رفتارهای اقتصادی (غیر از رفتارهای ناپایدار و استدلالی)، مبتنی بر فرهنگ است بنابراین رفتارهای پایدار خاص اقتصادی نتیجه فرهنگی خاصی است. توسعه اقتصادی نیز به وضعیتی خاص از اقتصاد اطلاق می‌شود و هر وضعیت خاص اقتصادی نتیجه رفتارهای خاصی است. بنابراین، توسعه اقتصادی نتیجه رفتارهای خاصی است و این رفتارهای خاص نیز نتیجه فرهنگی خاص بوده و به همین دلیل می‌توان نتیجه گرفت که توسعه اقتصادی نیز وضعیت فرهنگی خاص خود را می‌طلبد و این وضعیت خاص نیز پیشنهادها و فرهنگ‌های خاص خود را اقتضا دارد.

### رابطه نظری و تجربی فرهنگ و توسعه اقتصادی

رابطه فرهنگ و توسعه از دو دیدگاه قابل بررسی و حایز اهمیت است؛ اول این که فرهنگ را مجموعه‌ای بدانیم که در تمام عناصر عموماً مساعد یا مانع حرکت توسعه‌ای هستند. در این جایگاه، فرهنگ به عنوان یک مجموعه مؤثر بر فرآیند توسعه تلقی می‌شود. دوم این که فرهنگ را به عنوان مجموعه‌ای که در فرآیند توسعه، شکل گرفته و محصول توسعه تلقی می‌شود، بپذیریم.

در حالت اول، فرهنگ، از عوامل مؤثر بر توسعه است و در حالت دوم نتیجه توسعه، حالت اول را می‌توان به «پیشنیازهای فرهنگی توسعه» تعبیر کرد و حالت دوم را به «توسعه فرهنگی». بحث ما در این مقاله در خصوص حالت و جایگاه نخست است. در این موقف است که فرهنگ به عنوان پیش‌نیاز و زمینه‌ساز توسعه تلقی می‌شود. حال سؤال این است که این پیش‌نیازها و عوامل فرهنگی مؤثر بر توسعه که از آنها به «پیشنیازهای فرهنگی توسعه» تعبیر می‌کنیم شامل چه عناصری هستند؟

ابتدا لازم است به برخی از دیدگاه‌هایی که در این زمینه مطرح شده، نظر افکنیم. از اولین کسانی که به شکل جدی از تأثیر فرهنگ و عناصر فرهنگی در شروع و تداوم فرآیند توسعه سخن گفته‌اند، می‌توان ماکس وبر<sup>۱</sup> را نام برد. وبر از راه تحقیق در رابطه بین توسعه اقتصادی در نظام سرمایه‌داری و مذهب پروتستان به این نتیجه رسید که سه بدعت عمده در اصول فکری مسیحیان پروتستان وجود داشته که به نظر او پروتستان‌ها را پیشگام نظام سرمایه‌داری کرده است. این سه بدعت عبارتند از:

- ۱- منع هر گونه واسطه میان خالق و مخلوق؛
  - ۲- دخالت عقل در ایمان؛
  - ۳- کوشش برای بهبود معاش و یا رسالت کار.
- از نظر وبر، بدعت سوم نقش اصلی را در توسعه اقتصادی نظام سرمایه‌داری ایفا کرده است. به نظر او اخلاق پروتستانی که از مردم دعوت می‌کند از تنبلی و سستی در کار اجتناب کنند و با کوشش، جوامع خود را صنعتی نمایند، یکی از مهم‌ترین عوامل پیشرفت اقتصادی نظام

سرمایه‌داری محسوب می‌شود. همین بینش است که گردآوری مال و ثروت را مکروه نمی‌داند و صرفه‌جویی و امساک را همواره می‌ستاید.

البته، وبر معتقد است که در میان مذاهب جهان، فقط پروتستان قادر است شرایط اجتماعی و اقتصادی را برای یک اقتصاد صنعتی پیشرفته مهیا سازد (وبر، ۱۹۵۸).

در ارزیابی این نظریه چند دیدگاه دیگر مطرح شده است؛ بعضی از اقتصاددانان آمریکایی از جمله اسپنسر<sup>۱</sup> و پولارد<sup>۲</sup> معتقدند مذاهب دیگر مانند شیتوئیسم در ژاپن نیز دارای این ویژگی هاست (اسپنسر و پولارد، ۱۹۶۶: ۱۲۸-۱۲۳). در تأیید نظر این اقتصاددان باید تجربه ژاپن مؤید این دیدگاه است.

بعضی از روانشناسان از جمله «دیوید مک کله لند»<sup>۳</sup> استاد روان‌شناسی دانشگاه هاروارد آمریکا نیز معتقد است که عامل عقب‌ماندگی اقتصادی در کشورهای در حال توسعه، مربوط به احساس خلاقیت فردی است. «مک کله لند» رابطه نامعلوم ماکس وبر را به وسیله مطالعات تجربی به دست آورده و به این نتیجه رسید که با وجود نظریه «وبر» با یک برنامه مناسب تعلیم و تربیت، می‌توانیم همان رسالت کاری که ناشی از آیین پروتستانی است را در جوامع غیر پروتستانی به وجود آوریم (مک کله لند، ۱۹۶۱).

ماکسیم رودنسون<sup>۴</sup> از دانشگاه سوربن منتقد نظریه وبر است. او در کتاب «اسلام و سرمایه‌داری» ضمن رد نظریه وبر معتقد است که اسلام تمام خصوصیات را که مذهب پروتستان دارد، دارا می‌باشد. او معتقد است مذهب اسلام هم دیانت عقل است و هم به کار و کوشش اهمیت می‌دهد و هم به اصالت فرد یا فردیت که به عقیده وبر از ارکان اصلی نظام سرمایه‌داری است، اهمیت می‌دهد (ماکسیم رودنسون، ۱۳۵۸).

چنانچه ملاحظه می‌شود انتقاداتی که بر نظریه ماکس وبر شده است، ناظر بر نفی رابطه تأثیر بعضی از عناصر فرهنگی که او برای توسعه لازم می‌داند، نیست، بلکه انتقادات بیشتر متوجه این نکته است که او وجود عناصر بالا را منحصرأ در مذهب پروتستان می‌داند.

۱ - Spencer

۲ - Pollard

۳ - David McClelland

۴ - Maxim Rodenson

خلاصه این که به عقیده ماکس وبر و کسانی که به ارزیابی نظر او پرداخته‌اند عناصری چون توجه به رسالت کار، دخالت عقل، مکروه ندانستن گردآوری ثروت، امساک و صرفه‌جویی، اصالت فرد (فردگرایی)، داشتن روحیه خلاق و ... از جمله پیشنیازها و عوامل فرهنگی مؤثر بر توسعه اقتصادی است.

عظیمی عناصر فرهنگی مؤثر بر توسعه را در نگرش علمی، رعایت حقوق دیگران، آزادی سیاسی و نظم‌پذیری و اعتقاد به برابری انسان و توجه معقول به دنیا می‌داند (عظیمی، ۱۳۷۱: ۸۳).

عده‌ای جدی گرفتن دنیا در برابر آخرت، اسطوره‌زدایی از عالم و علوم، تدبیر عقلانی امور معیشت، قناعت به ظن، طمع و تکاثر ورزیدن در بهره‌جویی از طبیعت، گریختن از عالم درون و روی آوردن به عالم بیرون مشارکت مردم، تقدس‌زدایی از فکر؛ حرمت نهادن به علم و عالمان طبیعت و وحدت فرهنگی را به عنوان پیش‌نیازهای فرهنگی توسعه بر شمرده‌اند (سروش، ۱۳۷۲).

برخی بر عوامل دیگری نظیر تجربه‌گرایی، شک‌گرایی، علم‌گرایی، مصرف‌گرایی، قانون‌گرایی، فردگرایی، تولیدگرایی، تحول‌گرایی تأکید دارند (توکل، ۱۳۷۲) و جمعی خرد دموکراسی و خرد تکنولوژی را مقدمه لازم برای حصول توسعه بر شمرده‌اند (بروجنی، ۱۳۷۲).

گروهی اعتقاد به کار و انباشت سرمایه و مال‌اندوزی را به عنوان شرط لازم برای شروع و تداوم روند توسعه می‌دانند (مدنی، ۱۳۷۲). عده‌ای مشارکت وسیع مردم خصوصاً مشارکت زنان را

مقدمه توسعه و از عناصر فرهنگی مؤثر بر توسعه می‌دانند (بروجنی، ۱۳۷۲)، عده‌ای ثبات سیاسی را شرط لازم می‌دانند (قره‌باغیان، ۱۳۷۰). عده‌ای باور به پویایی اجتماع و اعتقاد به توسعه را به

عنوان حداقل پیش‌نیازهای فکری توسعه به حساب آورده‌اند (بروجنی، همان) و عده‌ای احساس توانایی مسئولین و مردم در نیل به توسعه را از مقدمات لازم برای توسعه می‌دانند (همان). به هر

حال با حذف عناصر تکراری که در بالا ذکر شده مجموعه آنها به قرار زیر است: نگرش علمی؛ اعتقاد به برابری انسان‌ها؛ لزوم نظم‌پذیری جمعی؛ اعتقاد به آزادی سیاسی؛ توجه به دنیا؛

اسطوره‌زدایی از عالم؛ تدبیر عقلایی امور معیشت؛ طمع و تکاثر ورزیدن به بهره‌جویی از طبیعت؛ گریختن از عالم درون و روی آوردن به عالم بیرون؛ حرمت نهادن به علم و عالمان طبیعت؛

قناعت به ظن؛ مشارکت بخشیدن عموم مردم در عموم امور؛ تقدس‌زدایی از فکر و محرم دانستن همه کس در کشف رازهای هستی؛ وحدت فرهنگی، قانون‌گرایی؛ توجه به فرهنگ کار؛

تجربه‌گرایی؛ شک‌گرایی؛ فردگرایی؛ تحول‌گرایی؛ علم‌گرایی؛ تولیدگرایی؛ احساس توانایی مسئولین و مردم در نیل به اهداف توسعه؛ عقل‌گرایی؛ باور به پویایی؛ مشارکت زنان؛ تقویت

روحیه مال اندوزی؛ مصرف گرایی.

سایر مواردی که به عنوان عوامل یا باورهای مناسب توسعه در چند سال اخیر مطرح شده‌اند، از لحاظ محتوا از این عوامل خارج نیستند. البته، عوامل دیگری مطرح گشته که غالباً یا به دلیل اختلاط بین عوامل مؤثر فرهنگی در جریان توسعه با عوامل فرهنگی به عنوان پیش نیاز توسعه و با اختلاط این دو با توسعه فرهنگی که از نتایج توسعه تلقی می‌شود بوده است، به طوری که تصور کرده‌اند هر آنچه در در کشورهای صنعتی اتفاق افتاده و یا هر عنصر فرهنگی که در فرهنگ کنونی غرب وجود دارد، در پیشرفت و توسعه آنها نقش داشته است. در صورتی که هرگز نباید تقارن زمانی دو پدیده را لزوماً به معنای رابطه علی و معلولی به حساب آورد. به علاوه بسیاری از عناصر فرهنگی که اکنون در غرب وجود دارد در شروع فرآیند توسعه نبوده و حتی بعضی از آنها حداقل در جوامعی مانند جوامع ما خاصیت ضد توسعه‌ای دارند، البته این مسأله‌ای است که در این مقاله مجاللی برای بررسی آن نیست و قبلاً بررسی شده اند<sup>۱</sup>. از همه مسایل مذکور که بگذریم عوامل سابق‌الذکر بعضاً قابل تأمل هستند.

۱- بسیاری از عوامل بالا مربوط به توسعه به معنای امروزی آن (توسعه غربی) است مانند طمع و تکاثر ورزیدن در بهره‌جویی از طبیعت؛

۲- برخی از عوامل بالا در توسعه به معنای عام کلمه ساری و جاری است مانند آزادی سیاسی؛

۴- در برخی از کشور های توسعه یافته مانند ژاپن به جای فردگرایی، جمع گرایی در آنها غالب و حاکم بوده ولی باز هم توسعه پیدا کرده‌اند و این عناصر فرهنگی نیز از عوامل مؤثر در توسعه آنها بوده است؛

۵- بعضی از عناصر بالا از نتایج توسعه به معنای امروزی آن محسوب می‌شود و در واقع در فرآیند توسعه به وجود آمده‌اند و شاید بهتر است بگوییم این‌ها خود از شاخص‌های توسعه یافتگی به معنای امروزی آن هستند مانند مشارکت وسیع زنان در امور اجتماعی؛

۶- برخی از عناصر مذکور لاقابل در شرایط فعلی در کشورهای جهان سوم خاصیت ضد

---

۱- برای توضیح بیشتر درباره این مسأله که چه عناصری از فرهنگ غرب در توسعه نقش مؤثر داشته و اخذ چه عناصری از فرهنگ آنها برای جوامعی مانند جوامع ما خاصیت ضد توسعه‌ای دارد و این که اصولاً چه عناصر مساعدی را باید از فرهنگ غرب وام بگیریم، به کتاب دین و پیشنیازهای فرهنگی توسعه تألیف میثم موسایی (توسط معاونت پژوهشی سازمان تبلیغات اسلامی در سال ۷۴ منتشر شده) رجوع شود.

توسعه‌ای خواهند داشت مانند مصرف‌گرایی، زیرا حتی اگر بپذیریم که در دنیای غرب وجود این روحیه در افزایش تقاضا برای کالاهای ساخت آنها مؤثر بوده و در مجموع به توسعه کمک کرده است، در کشورهای جهان سوم به علت مبتنی نبودن مصرف بر تولیدات داخلی، رواج این عنصر فرهنگی به جای کمک به تولید، با افزایش تقاضا برای کالاهای مصرفی بر میزان واردات کالاهای مختلف خواهد افزود و به این ترتیب بر بنیان اقتصاد جامعه لطمه وارد می‌شود؛

۷- قائلین به عناصر مذکور دلایل خود را در اکثر موارد، مبنی بر لزوم وجود آنها به عنوان مقدمه توسعه ذکر نکرده‌اند و مشخص نساخته‌اند که چه رابطه علی و معلولی بین آنها و توسعه اقتصادی وجود دارد. بنابراین، ما عناصری را که دلیلی برای آنها ذکر نشده و دلیل قاطعی نیز برای ضرورت آن نمی‌توانیم ذکر کنیم، منطقاً به عنوان پیشنیازهای لازم برای توسعه اقتصادی نمی‌پذیریم؛

۸- بسیاری از عوامل مذکور قابل جمع بوده و می‌توان آنها را تحت یک عنوان آورد، مثلاً عناصری مانند: نگرش علمی، تدبیر عقلانی، امور معیشت، قناعت به ظن (در علوم جدید)، تقدس‌زدایی از فکر و محرم دانستن همه کس و کشف رازهای هستی، تجربه‌گرایی، شک‌گرایی (در پدیده‌های این دنیا با معیار روش علمی)، علمی‌گرایی، عقل‌گرایی، همه در یک عنصر به نام «نگرش و برخورد علمی با مسایل و اهمیت به نقش عقل» قابل جمع و مطالعه است.

۹- عناصری مانند توجه به دنیا، طمع و تکاثر ورزیدن در بهره‌جویی از طبیعت (جدا از این که آیا در توسعه به معنایی که تعریف کردیم اثر مثبت دارد یا منفی)، گریختن از عالم درون و روی آوردن به عالم بیرون، توجه به فرهنگ کار تولیدگرایی، تقویت روحیه مال‌اندوزی و انباشت سرمایه، همه در ذیل یک مقوله تحت عنوان: «نگرش مطلوب و معقول نسبت به دنیا و مظاهر آن» قابل مطالعه است، چرا که نوع نگرش انسان به دنیا جایگاه هر یک از عناصر فوق را معین خواهد کرد. حتی حرمت نهادن به علم و عالمان طبیعی نیز تحت همین عنوان قابل طرح است، چرا که اگر استفاده از دنیا و بهره‌مندی از نعمات آن در نزد ما مطلوب باشد طبیعتاً برای کشف قوانین حاکم بر آن تلاش می‌کنیم تا بتوانیم از این قوانین استفاده کرده و به منظور تسخیر هر چه بیشتر طبیعت گام برداریم.

۱۰- عناصری مانند مشارکت همگان در توسعه و مشارکت زنان در بحث «اعتقاد به برابری انسان‌ها و رعایت حقوق دیگران» قابل طرح است که توضیح این مطلب بعداً خواهد آمد.

۱۱- عنصری مانند آزادی سیاسی نیز مسبوق به عنصر آزادی ابراز اندیشه است و آزادی اندیشه

خصوصاً در حیطه‌های علمی رابطه تنگاتنگی با توسعه دارد و چه بسا بتوان با وجود داشتن آزادی ابراز اندیشه در حیطه علوم و نداشتن آزادی سیاسی به توسعه رسید. البته، اگر آزادی اندیشه بدون وجود آزادی سیاسی امکان‌پذیر نباشد، آنگاه می‌توانیم اعتقاد به آزادی سیاسی را هم از پیش‌نیازهای توسعه تلقی کنیم، ولی می‌دانیم همه انواع پیشرفت‌ها و توسعه اقتصادی با مقدمه آزادی سیاسی شروع نشده و رشد و تداوم نیافته‌اند، مانند توسعه اقتصادی در روسیه.

۱۲- عنصر دیگری مانند وحدت فرهنگی، به معنای عدم وجود تفاوت‌های فرهنگی، خود عنصر مستقلی نیست و مربوط به کلیت یک فرهنگ است نه یک عنصر در کنار سایر عناصر. به نظر می‌رسد برای شروع و تداوم توسعه، کافی است در جامعه‌ای تعارضات فرهنگی نداشته باشیم. در جوامعی که از قومیت‌های متفاوتی تشکیل شده‌اند رسیدن به وحدت فرهنگی به معنای عدم وجود تفاوت‌های فرهنگی، ممکن نیست و یا به غایت مشکل است و علاوه بر آن ضروری نمی‌باشد. اگر در علت طرح این عنصر به عنوان یک عنصر فرهنگی مؤثر بر توسعه دقت کنیم، می‌بینیم منظور از لزوم این عنصر احساس مشترک مردم در اهداف توسعه و جلب مشارکت عموم در برنامه‌های توسعه بوده است. بنابراین، کافی است تفاوت‌های فرهنگی در جامعه، به گونه‌ای نباشد که به تعارض فرهنگی و چندگانگی فرهنگی خصوصاً در پذیرش اهداف مشترک توسعه و التزام عملی و مشارکت در فرآیند آن منجر شود. البته، در فرآیند توسعه ممکن است به وحدت فرهنگی به معنایی که گفتیم، بیشتر نزدیک شویم.

۱۳- عناصری مانند تحول‌گرایی، اعتقاد به پویایی اجتماع، احساس توانایی مسئولین و مردم در نیل به اهداف توسعه را می‌توان به عنوان «اعتقاد به توسعه» نام‌گذاری کرد.

۱۴- عناصر دیگری چون رعایت حقوق دیگران، چون فرع بر اعتقاد برابر دانستن انسان‌ها در حقوق است. بنابراین زیر یک عنوان قابل طرح می‌باشند.

۱۵- نکته قابل توجه در این قسمت این است که از آن جایی که توسعه اقتصادی دارای مصادیق متعدد و معلول عوامل متعددی است، مجموعه‌ای از پیش‌نیازهای فرهنگی که در ایجاد آن دخالت داشته‌اند، هرگز نمی‌توانند ماهیتی یگانه داشته باشند. مثلاً فرض کنیم مجموعه عواملی چون  $X_1, X_2, \dots, X_n$  از جمله پیش‌نیازهای فرهنگی مؤثر بر توسعه اقتصادی در جامعه  $Y$  باشد و فرض کنیم این عوامل، همان عواملی باشند که به عنوان «پیش‌نیازهای فرهنگی مؤثر بر توسعه اقتصادی» به حساب می‌آیند. با توجه به فروض مذکور به نظر می‌رسد وقوع یک معلول (توسعه)

که مجموعه‌ای از عوامل در شکل‌گیری آن دخالت دارند و خود نیز در کشورهای متفاوت ماهیت یکسانی ندارد و با توجه به ارزش‌های حاکم بر هر جامعه تعریف می‌شود - چنانچه قبلاً علت آن بیان شد - همیشه نمی‌تواند بدون کم و کاست در گرو تحقق تمامی این مجموعه باشد. چه بسا عنصر فرهنگی  $X_1$  نباشد ولی عناصر دیگری در آن جامعه وجود داشته باشد که نه فقط قابل جایگزینی با  $X_1$  باشد، بلکه حتی لزوم وجود بعضی از عناصر دیگر مانند  $X_2$  را هم منطقی سازد و به علاوه رابطه متقابل و ترکیب این عوامل و نقش و جایگاه هر یک نیز می‌تواند متفاوت باشد. بنابراین حتی با شناخت دقیق «پیشنیازهای فرهنگی مؤثر بر توسعه اقتصادی غرب» هرگز نباید تصور کنیم برای شروع و تداوم توسعه، همه آنها بدون کم و کاست و با همان ترکیب در جامعه ما باید تحقق یابند، بلکه باید به فرهنگ جامعه خودمان مراجعه کرده، هر کجا می‌توانیم از آن کمک بگیریم و عناصر مثبتی را نیز که از دیگران می‌گیریم، به گونه‌ای اصلاح کنیم که با کلیت فرهنگی ما در تعارض و تضاد نباشد، زیرا این تعارضات، چنانچه بعداً خواهیم دید خود به تعارضات فرهنگی و تشتت اجتماعی تبدیل شده و در جهت ضد توسعه عمل خواهد کرد.

با در نظر گرفتن مراتبی که در بالا ذکر کردیم، به نظر می‌رسد پیش‌نیازهای فرهنگی مؤثر بر توسعه اقتصادی را می‌بایست در عناصر زیر خلاصه کرد: اعتقاد به مطلوبیت به دنیا؛ اعتقاد به برخورد علمی با مسایل و اهمیت دادن به نقش عقل؛ اعتقاد به آزادی ابراز اندیشه؛ اعتقاد به برابر بودن انسان‌ها و احترام به حقوق دیگران، اعتقاد به پذیرش نظم جمعی؛ اعتقاد به توسعه، عدم تعارض فرهنگی در جامعه.

اکنون به اختصار دیدگاه اسلام را درباره تک تک آن‌ها بیان خواهیم کرد:

### ۱- اسلام و اعتقاد به مطلوبیت دنیا

بدیهی است توسعه و رشد باید در این دنیا صورت گیرد این مسأله با به کارگیری عقل، به منظور تسخیر نیروها و منابع موجود در طبیعت به نفع بشر، ممکن می‌شود، حال اگر انسان‌ها زندگی و حیات این دنیا را مذموم بدانند طبیعتاً این دیدگاه در اعمال و افکار آنان اثر می‌گذارد. مگر این که رفتارها و اعمال انسان در این دنیا ناشی از فرهنگ و بینشی باشد که بر شخصیت او حاکم است؟ و مگر غیر از این است که رفتارهای پایدار خاص متعلق به انسان نتیجه و متأثر از فرهنگی خاص است. اگر این مطلب را بپذیریم و رفتارهای انسان را معلول طبیعی افکار و اعتقادات او بدانیم به ناچار این را هم باید قبول کنیم که اعتقاد به مذموم بودن دنیا در رفتار انسان مؤثر است و



این امر واضحی است که اگر کسی دنیا را فی نفسه مذموم (نامطلوب) دانست، سعی و تلاش به منظور حداکثر استفاده ممکن از منابع موجود در طبیعت نکرده و هرگز برای دست‌یابی به سطح بالاتری از رفاه مادی به تلاش فوق‌العاده دست نخواهد زد، بلکه به حداقلی اکتفا خواهد نمود و کسی که چنین کند به توسعه دست نمی‌یابد، چرا که یکی از ابعاد توسعه تلاش برای حداکثر استفاده از منابع موجود و سعی در دست‌یابی به سطح بالاتری از رفاه مادی است. بنابراین، به عنوان اولین شرط برای توسعه اقتصادی باید استفاده از دنیا را نامطلوب ندانیم.

در یک بررسی اجمالی آیات و روایاتی را که درباره دنیا است، می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

۱. آیات و روایاتی که بیانگر مذمت دنیا است؛ در این دسته، دنیا با صفاتی نظیر لهُو و لعب<sup>۱</sup> (سرگرمی و بازیچه) متاع قلیل<sup>۲</sup> (بهره‌ای اندک)، تکاثر و تفاخر<sup>۳</sup> (وسیله فخرفروشی و فزون‌طلبی) معرفی شده است.

۲. آیات و روایاتی که بیانگر مطلوبیت دنیا است؛ در این دسته دنیا، با صفاتی نظیر فضل الهی<sup>۴</sup>، خیر<sup>۵</sup>، رحمت<sup>۶</sup> و حسنه<sup>۷</sup> معرفی شده است.

۳. دسته سوم تضاد بین این دو را روشن می‌سازد، به عنوان نمونه مفاد آیه زیر تا حدودی این تضاد را مشخص می‌کند. «ان الذین لا یرجون لقائنا و رضوا بالحیوة الدنیا و اطمأنوا بها هم عن اياتنا غافلون اولئک ما واهم النار بما کانوا یکسبون». «کسانی که امید لقای ما را ندارند (اعتقاد به آخرت ندارند) و زندگی دنیا را پسندیده و به آن آرام گرفته‌اند و آنهایی که از نشانه‌های ما بی‌خبرند جایگاهشان به سزای اعمالی که انجام می‌دهند در آتش است.»

نتیجه‌ای که از محتوای این آیه می‌گیریم این است که علت مذمت دنیا، بی‌اعتقادی به قیامت و منحصر کردن زندگی به حیات دنیایی (رضو بالحیوة الدنیا) است.

۱- سوره محمد، آیه ۳۶، سوره انعام، آیه ۳۲ و سوره حدید، آیه ۲۰

۲- سوره نساء، آیه ۷۷

۳- سوره آل عمران، آیه ۱۸۵

۴- سوره توبه، آیه ۲۸ و سوره نحل، آیه ۱۶ و سوره نساء و نور، آیه ۱۴

۵- سوره بقره، آیه ۲۷۲، ۱۸۰ و سوره عادیات، آیه ۶ و سوره معارج، آیه ۷۰

۶- سوره هود، آیه ۹ و سوره اسراء، آیه ۱۰۰ و سوره کهف، آیه ۸۲

۷- سوره اعراف، آیه ۱۳۰ و سوره توبه، آیه ۵۰

پس دنیایی مذموم است که در جهت آخرت نباشد و بنابراین دنیا، ذاتاً مذموم نیست و اگر به منظور اهداف آخرت باشد نه تنها مذموم نیست، بلکه مطلوب نیز می‌باشد. در همین رابطه علی(ع) می‌فرماید: بالدنيا تحرز الاخرة، یعنی به وسیله دنیا آخرت به دست می‌آید<sup>۱</sup>.

بررسی مفصل دنیا از دیدگاه اسلام در این مقاله امکان‌پذیر نیست و ما در جای دیگری به آن پرداخته‌ایم و نتایج نهایی آن بررسی در خصوص دنیا و ثروت‌اندوزی به شرح زیر است:

- کسب ثروت و سود و دنیاطلبی به عنوان هدف مطلق مردود است؛
  - دنیا و کسب مال می‌تواند وسیله کمال معنوی انسان باشد؛
  - برای دستیابی به آخرت مطلوب باید از دنیا گذشت و کسی که دنیا را نداشته باشد آخرت را هم ندارد؛
  - ترک دنیا و رهبانیت، به بهانه رسیدن به آخرت از دیدگاه اسلام مردود است؛
  - تمایلات و علایق فطری انسان به امور این دنیا در صورتی که با اهداف آن سرا مغایر نباشد، پذیرفته شده است؛
  - برای نیل به کمال و تعالی، باید حداکثر بهره‌برداری را از دنیا نمود؛
  - تضادی که در خصوص دنیا و آخرت در متون دینی است ناظر به هدف قرار دادن آن دو یا هدف قراردادن دنیا و برخورداری از آخرت است، ولی بین هدف قراردادن آخرت و بهره‌برداری از دنیا هیچ‌گونه تضادی وجود ندارد. چرا که رابطه دنیا و آخرت از نوع رابطه ناقص و کامل است. هدف قراردادن ناقص (دنیا) مستلزم محرومیت از کامل است ولی هدف قرار دادن کامل، مستلزم محرومیت از ناقص نیست، بلکه مستلزم بهره‌مندی از آن به نحو شایسته است.
- نتیجه این که دنیایی که اسلام معرفی می‌کند به هیچ وجه مخالف دست‌یابی به توسعه نیست، بلکه اگر به منظور اهداف متعالی انسانی باشد، حداکثر بهره‌مندی از آن مطلوب است.

## ۲- اسلام و اعتقاد به برخورد علمی با مسایل و اهمیت دادن به نقش عقل

در توسعه اقتصادی، تولید از جایگاه خاصی برخوردار است. زیرا دست‌یابی به رفاه بیشتر مستلزم تولید بیشتر است. افزایش تولید با تغییر در روش‌های فنی تولید و افزایش بهره‌وری ممکن است.

۱- نهج البلاغه ترجمه جعفر امالی و محمدرضا آشتیانی، ج ۲، ص ۱۵۶.

بنابراین، بهبود در روش‌های تولید و تحولات تکنولوژیک، عنصری کلیدی در توسعه اقتصادی مستلزم تحول مستمر در روش‌های تولید بوده و تغییر در روش‌های تولید مستلزم تغییر در روش‌های انباشت سرمایه و به کارگیری علم و دانش است، از این رو، گسترش روحیه علمی جامعه می‌تواند سهم مهمی در توسعه اقتصادی داشته باشد.

یکی از شاخص‌های مهم در توسعه اقتصادی افزایش کارایی است. اگر کارایی را به معنای استفاده از نزدیک‌ترین راه‌ها و کم هزینه‌ترین روش‌ها برای دستیابی به اهداف تعریف شده بدانیم. در آن صورت باید بپذیریم که شناخت راه‌ها و روش‌های ممکن برای دستیابی به هدف و نیز شناخت راه بهینه برای نیل به هدف جز با توسل به روش‌های علمی ممکن نیست، زیرا شناخت راه‌ها و تعدد متغیرهای تصمیم‌گیری از چنان پیچیدگی برخوردارند که نمی‌توان با محاسبه معمولی توسط افراد غیر کارشناس که از تمام متغیرهای مربوط آگاهی ندارند، بدون آزمون و خطای مکرر به کوتاه‌ترین راه‌ها دست یافت. اما با روش‌های علمی، می‌توان علل پدیده‌ها و میزان و نوع تأثیر آنها را بر معلول مورد نظر شناخت و آن‌گاه از میان راه‌های ممکن، راه مطلوب را که متضمن استفاده بهینه از امکانات است، انتخاب کرد. این کار فقط با حاکم دانستن علم در محدوده‌ای که علم باید حاکم باشد امکان پذیر است و این روحیه همان چیزی است که در دنیای توسعه یافته فعلی کم و بیش ایجاد شده و زمینه تحولات بزرگ در مسایل اقتصادی و صنعتی را فراهم آورده است.

تعقلی که به عنوان اساس مدرنیته مطرح شده است تعقل ابزاری<sup>۱</sup> است. در این نوع تعقل، حسابگری و فایده‌طلبی به عنوان رفتارهای انسانی مطرح است، جنبه‌های مثبت این بعد از تعقل مورد تأیید اسلام است، اسلام مسلمانان را دعوت به تقدیر معیشت و برنامه‌ریزی در زندگی و عدم اسراف کرده است. اسلام بالاتر از این به حجیت عقلانیت<sup>۲</sup> نیز اعتقاد دارد. چنانچه در تعالیم دینی آمده است: «العقل ما عبد به الرحمن» یعنی عقل، چیزی است که خدای مهربان به وسیله آن عبادت می‌شود.

در مجموع، عقل از جایگاه بس بزرگی در اسلام برخوردار است. در تعالیم دینی عقل به عنوان

۱ - Instrumental Rationality

۲ - Rationality Value

سرآغاز همه کارها و نقطه شروع و مایه استحکام و آبادانی همه آنها (کلینی، بی تا: ۲۹)، حجت پنهان الهی (همان ۹۱)، گرامی‌ترین مخلوق خدا (قریشی، ۱۳۵۴: ۲۸) و مایه رستگاری (کلینی، همان) مطرح شده است.

در خصوص جایگاه علم نیز باید گفت که مختصر آشنایی با تعالیم دینی دارند به جایگاه رفیع علم و عالم در این مکتب آگاهند در جایگاه رفیع علم همین بس که در تعالیم دینی، علم مایه نجات انسان از آتش (مجلسی، بی تا، ج ۱: ۱۹۸) است و فراگیری آن بر همه واجب (همان، ۱۷۷) بوده و نه فقط راه رسیدن به بهشت (ری شهری، بی تا، ج ۶: ۴۶۶) است، بلکه بهشت در جستجوی جوینده‌اش (مجلسی، ۱۷۳) بوده و جستجویش بر هر زن و مرد مسلمان، فریضه (نهج الفصاحه ۶۴) و تحصیل آن نه محدود به زمان (مجلسی، ۱۷۷) و نه محدود به مکان (همان، ۱۸۴) و کسب آن از هر عبادتی برتر است (قرآن کریم، سوره زمر، آیه ۱۵۵).

نزدیک به چهار هزار حدیث معتبر درباره ارزش علم، فقط در کتاب میزان الحکمه جمع‌آوری شده است. نزدیک به ۱۵۰۰ بار در قرآن از علم، تفکر، اندیشه، رأی و ... سخن به میان آمده است.

ارزش علم تا آن جاست که حتی گفته شده اگر جهالت و نادانی جایز بود، تکلیفی در عالم نبود و کتابی بر پیامبر فرود نمی‌آمد و کسی به پیامبری برانگیخته نشده بود، به خاطر همین پیش بود که اسلام در هر سرزمینی پای می‌نهاد دانش را همگانی می‌کرد و با این که چیزی به نام طلب علم مطرح نبود و تحصیل آگاهی و شناخت وظیفه محسوب نمی‌گشت، تحصیل علم امری حتمی و عمومی می‌شد. خلاصه آن که هر جا که اسلام حکومت می‌کرد، علم و دانش و ادب به سرعت پیشرفت می‌نمود، به طوری که در دوران شکوفایی تمدن اسلامی شاخه‌های علوم به پانصد رشته رسید. این توجه به علوم، مختص علوم دینی نبود، بلکه هر علمی و از جمله علوم طبیعی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بودند، چراکه از دیدگاه مسلمانان علوم شاخه‌های یک درخت و منشأ همه خداست، بنابراین همه آنها را قابل احترام می‌دانستند و این مسأله‌ای است که از آن به «وحدت علوم» یاد می‌شود.

### ۳- اسلام و اعتقاد آزادی ابراز اندیشه

آزادی ابراز اندیشه از لوازم حاکمیت روحیه علمی است، روحیه علمی با آزادی ابراز اندیشه و تضارب افکار همراه است و با اختناق و جلوگیری از نشر اندیشه‌ها، سازگاری ندارد. در سایه

آزادی ابراز اندیشه است که نظرات نو ظهور می‌کند و ابتکار و نوآوری علمی حاصل می‌شود و شروع و تداوم توسعه اقتصادی نیز در چنین محیطی صورت می‌گیرد. آزادی ابراز اندیشه، فرع اعتقاد به حاکمیت علم و فرع توجه به نقش تعقل است و از آن جایی که اسلام به حاکمیت علم معتقد است و انسان‌ها را به تفکر و تعلق دعوت می‌کند، بنابراین به طور طبیعی موافق آزادی ابراز اندیشه نیز می‌باشد، البته به طور صریح نیز در تعالیم دینی بر آزادی اندیشه تأکید شده است. مثلاً قرآن می‌فرماید: «بشارت دهید به بندگانم، آن‌هایی که بر سخن‌ها گوش فرا می‌دهند و از بهترین و نیکوترین آن تبعیت می‌کنند» (قرآن کریم، سوره زمر، آیه ۱۵۵) در جایی دیگر قرآن کریم تحمیل عقیده بر دیگران را جایز نمی‌داند و می‌فرماید: «در پذیرفتن دین هیچ زور و اجباری نیست» (بقره، آیه ۱۵۵).

قرآن کریم علیه هر گونه تقلید در سنت‌ها و جمود فکری اعلان جنگ کرده و هم چنین تسلیم عقل بشری را در برابر اساطیر و افسانه‌ها یا نظرات دیگران بدون تعلق و تأمل مردود دانسته است، هدف اسلام از ترویج این آزادی فکری آن است که عقل استدلالی را در جان مسلمانان رشد دهد. بدین جهت مسلمانان موظفند اصول دینی خود را با استدلال قبول کنند و نمی‌توانند بدون دلیل چیزی را بپذیرند، به طوری که در مورد باورهای نادرست مشرکین می‌فرماید: «تلك امانیهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین» یعنی «این‌ها باورهای آنهاست بگو برای این باورهای خود دلیل بیاورید اگر راست می‌گویید» (بقره، آیه ۱۱).

چنانچه ملاحظه می‌شود یک مسلمان نباید بدون دلیل چیزی را قبول کند و یا پیرو دیگری باشد بلکه هر عقیده و ایمانی را باید با برهان و مستدل پذیرد و لازمه این تکلیف اعتقاد به آزادی اندیشه است. آزادی در اسلام از چنان اهمیتی برخوردار بوده که بعضی از مورخین، یکی از دلایل گرایش به اسلام و گسترش روزافزون آن در صدر اسلام و قرن‌های بعدی را همین مسأله می‌دانند.

#### ۴- اسلام و اعتقاد به برابری و رعایت حقوق دیگران

ابتدا باید به اجمال منظور خود را از اعتقاد به برابری انسان‌ها و لازمه آن که رعایت حقوق دیگران است، بیان کنیم. منظور از اعتقاد به برابری این است که بدون دلیل، هیچ تبعیضی بین افراد قایل نشویم و از ابتدا افراد را بر اساس زادگاه یا طبقه خاص، تقسیم‌بندی نکنیم. بنابراین، منظور از برابری این نیست که برای فردی که بیشتر تلاش می‌کند یا از هوش و استعداد بالایی

برخوردار است و فرد دیگری که فاقد این صفات است حقوق برابری قایل شویم، بلکه منظور این است که افراد در شرایط مساوی باید حقوق یکسان دریافت کنند و نمی‌باید آنها را قبل از هرگونه رقابتی براساس زادگاه و یا نژاد و جنس، طبقه‌بندی کرد. روشن است که اعتقاد به برابری که یک مسأله فلسفی است با برابر کردن انسان در مسایل اقتصادی متفاوت است. اما چرا اعتقاد به برابری افراد در توسعه اقتصادی مؤثر است؟

قبلاً گفتیم که توسعه اقتصادی به جنبه اقتصادی توسعه اطلاق می‌شود و توسعه نیز حاصل حرکت جمعی و اجتماعی تک‌تک آحاد جامعه با هر مذهب و نژاد است. به عبارت دیگر بدون مشارکت همه جانبه مردم، توسعه امکان‌پذیر نیست. مشارکت همه جانبه مردم، موقعی امکان‌پذیر است که آنها احساس مشترک برای نیل به اهداف توسعه داشته باشند تا بدین وسیله بتوانند جامعه را متحول سازند. اگر از ابتدا و بدون دلیل عده‌ای از افراد را برتر از دیگران بدانیم، این اندیشه تبعیض‌آمیز باعث خواهد شد که عده‌ای از افراد جامعه در فرآیند توسعه مشارکت نداشته و با اهداف توسعه همسو نباشند و پیمودن مسیر توسعه را نیز با مشکل مواجه سازند و در این بین عده‌ای از نیروهای جامعه حذف شوند و احتمالاً طبقه‌ای که خود را ممتاز می‌داند، نیروی خود را صرف دیگران می‌کند و مقداری از نیروی آنها هم از بین می‌رود. این هدر رفتن نیروها و استفاده نکردن از همه امکانات جامعه، امری است ضد توسعه.

همین مسأله درباره زنان می‌تواند اتفاق بیفتد، اگر جامعه‌ای با دید تبعیض‌آمیز نسبت به حقوق زنان بنگرد، یقیناً مشارکت آنها را که نیمی از نیروی انسانی جامعه را تشکیل می‌دهند از دست خواهد داد. علاوه بر این که توسعه به معنای انسانی آن هم موضوعیت نمی‌یابد. در نابرابر دانستن افراد و برخورد تبعیض‌آمیز است که عده‌ای تحقیر شده و نیروی ابتکار و کارآیی خود را از دست می‌دهند و این امر به خودی خود ضد توسعه است.

اعتقاد به رعایت حقوق دیگران نیز از لوازم اصلی برابر دانستن افراد است. بنابراین، با درک نقش اعتقاد به برابری افراد جامعه اهمیت این عنصر فرعی نیز روشن است. اعتقاد به برابری افراد و رعایت حقوق دیگران از اصول اولیه اسلام محسوب می‌شود. در قرآن برابری همه افراد از هر نژاد و گروه و قبیله‌ای، به عنوان اساسی‌ترین حقوق بشری پایه‌گذاری شده است (قرآن کریم، سوره حجرات، آیه ۱۳).

اگر در دنیای غرب ملاک طبقه‌بندی افراد بر اساس نژاد و خون است و برتری انسان‌ها فقط به تلاش افراد در میزان کسب ثروت و افزایش تولید می‌باشد، در اسلام ضمن این که همه انبای بشر

در انسان بودن یکسان هستند، در عین حال در فعالیت‌های اجتماعی صرفاً به ملاک‌های مادی توجه نمی‌شود و افراد با ملاک‌های واقعی مانند تقوا که بر سر به دست آوردن آن، تطالب و پنجه به رخ یکدیگر کشیدنی پیش نمی‌آید، سنجیده می‌شوند. بنابراین مساوات حقیقی این است که امکانات مساوی برای همه افراد فراهم شود تا اگر کسی همت داشته باشد، در هر کجا و در هر طبقه‌ای که هست در پرتو لیاقت و استعداد و بروز فعالیت به کمال برسد و این در واقع معنای برابری است.

اما مقدم داشتن شخص متقی بر دیگران برتری حقوقی نیست، زیرا نزد قرآن از نظر حقوقی حتی رسول خدا با دیگران یکسان است، بدین جهت برتری به تقوا، برتری فضیلتی است و بس. اسلام علاوه بر مسأله مساوات و برابری نوع افراد، در میان مسلمانان نوع عالی‌تری از مساوات را مطرح می‌کند و آن «برادری» است. در مساوات برادری، دوستی و صمیمیت متقابل و گذشت و ایثار افراد نیز موجود است. بنابراین، اسلام مسلمانان را برادر یکدیگر خوانده است و شاید علت این که قرآن مسلمانان را برادر خوانده نه سایر روابط خویشاوندی این است که در رابطه برادری، تساوی نیز موجود است.

روشن است که با این دیدگاهی که اسلام در خصوص برابری انسان‌ها و برابری مسلمانان ذکر کرده، هدف مشارکت همه جانبه مسلمانان در توسعه از نظر عدم تبعیض بین افراد، بیش از پیش تأمین خواهد شد.

### ۵. اسلام و اعتقاد به نظم جمعی

در سازماندهی توسعه‌ای، کار جمعی نقش عمده‌ای در فرآیند توسعه دارد و اگر کسی نظم جمعی را نپذیرد و خود را با نظام تطبیق ندهد، کار نظم مختل می‌شود چرا که در دنیای جدید همه امور تخصصی شده و تخصصی شدن کارها خود به معنای تقسیم کار است و در عین حال تقسیم کار خود نوعی نظم‌پذیری بوده و بدون اعتقاد به نظم و التزام به آن به وجود نمی‌آید. توسعه، نیازمند پیش‌بینی، هدایت و برنامه‌ریزی است. اگر در جامعه‌ای نظم حاکم نباشد رفتارها، قابل پیش‌بینی و هدایت و برنامه‌ریزی نیستند. برای این که بتوان رفتارها را پیش‌بینی و هدایت کرد باید افراد نظم‌پذیر باشند.

در حقیقت، وجود روحیه نظم‌پذیری در نظام اقتصادی جامعه، نیروی انسانی مصروفه در این راه را سر و سامان می‌دهد و از هدر رفتن نیروها جلوگیری می‌کند. در همین روحیه نظم‌پذیری است

که امکان ایجاد ثبات اجتماعی ممکن می‌شود و می‌دانیم توسعه اقتصادی احتیاج به محیطی امن دارد چرا که در محیط امن است که امکان به کارگیری سرمایه‌ها ممکن می‌شود و ... روشن است قید «جمعی» که در نظم‌پذیری جمعی به کار می‌بریم فقط به دلیل اهمیت این نظم در اجتماع و فرآیند توسعه است و طبیعی است نظم جمعی بدون نظم‌پذیری فردی ممکن نیست، بنابراین از لوازم نظم‌پذیری جمعی، نظم فردی است. اسلام نظم و برنامه‌ریزی را مورد تأکید قرار داده و این مسأله با دو شیوه قابل استنباط است: یکی تأکیدات صریحی است که در تعالیم دینی در این مورد صورت گرفته و افراد را به رعایت نظم دعوت کرده و دیگری یک رشته مقررات و دستورهای اسلامی است که لازمه انجام آنها رعایت نظم و پذیرفتن آن در همه شؤون زندگی می‌باشد.

از جمله تأکیدات صریح اسلام درباره رعایت نظم، این سخن علی (ع) است که فرمود: شما را (ای حسن و حسین) و همه فرزندان و بستگان و هر که را که نوشته من به او برسد به پرهیزکاری و تنظیم امور سفارش می‌کنم (نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۴۷: ۱۴۲) و همین طور در روایات آمده است که حسابگری در زندگی و نظم در درآمد و مصرف آن، نشانی از دینداری است (مجلسی، همان، ج ۷۱: ۲۴۹).

امام کاظم می‌فرماید: اوقات خود را به چهار قسمت تقسیم کنید،

۱- برای عبادت و پرستش خدا،

۲- برای امور زندگی و کار و فعالیت و تأمین معاش؛

۳- برای معاشرت با دوستان،

۴- برای تفریح و لذت‌های حلال.

خلاصه این که مسأله نظم و انضباط در اسلام تا آن جا مهم است که گفته شده بی‌نظمی و بی‌برنامگی در معیشت و زندگی، موجب فقر و بیچارگی می‌شود.

سیره عملی ائمه مانند استقرار حکومت اسلامی در صدر اسلام و شیوه زندگی آنها همه از نظم در حیطه اجتماعی و فرد حکایت می‌کند. بسیاری از دستورات اسلامی به طور ضمنی دلالت بر لزوم رعایت نظم دارند. مانند حرمت اسراف و اتلاف در منابع مسؤولیت انسان در برابر عمر و گذشت زمان، انجام عبادات در موعد مقرر، تقدیر معیشت و لزوم توجه به رشد و تعالی و کمال انسان که همه مستلزم داشتن نظم و برنامه در زندگی است.



## ۶. اسلام و اعتقاد به توسعه

اعتقاد به توسعه به این معناست که مردم واقعاً باور داشته باشند که باید توسعه پیدا کنند، چرا که توسعه یک انتخاب است و فقط در سایه تلاش است که می‌توان به اهداف توسعه رسید. اعتقاد به توسعه یا عقیده به جبر و این که انسان را در برخورد با پدیده‌ها، عاری از اراده و اختیار بدانیم در تناقض است. توسعه یک انتخاب است و انتخاب مسأله‌ای است که بدون داشتن اجبار ممکن نیست و بدین جهت اگر جامعه‌ای معتقد باشد که تلاش افراد آن، تأثیری در سرنوشت آنها ندارد، این جامعه در راه توسعه گام برنخواهد داشت و به علاوه مشکلات دوران گذار را نیز نمی‌تواند تحمل کند.

از نظر اسلام با توجه به تعریفی که از توسعه ارایه شد می‌توان گفت اعتقاد به توسعه امری فطری است چرا که در توسعه، دست یافتن به یک «وضعیت مطلوب» مدنظر بوده و دست یافتن به یک «وضعیت مطلوب» بیان دیگری از مفهوم تکامل انسان است.

از نظر اسلام، انسان به طور فطری کمال‌طلب است و این کمال‌خواهی در همه ابعاد مطرح می‌باشد. بدین جهت توسعه اقتصادی می‌تواند مقدمه این کمال باشد. بنابراین، یک فرد مسلمان به طور طبیعی باید به توسعه به معنای وضعیتی که در آن امکان تکامل انسان وجود دارد، معتقد باشد.

از دیدگاه اسلام، افراد از عنصر اختیار برخوردارند و این اولین نکته‌ای است که برای اعتقاد به توسعه و تحول و ایجاد دگرگونی‌های حساب شده توسط انسان، لازم و ضروری است. اگر افراد معتقد به جبر بوده و برای خود انتخاب و اختیاری قائل نباشند، هرگز نمی‌توانند آفرینندگان بنای عظیم توسعه باشند. بنابراین چون اسلام، انسان را کمال‌طلب و مختار می‌داند و اعتقاد به توسعه از لوازم این دو محسوب می‌شود، در نتیجه خود به خود اعتقاد به توسعه و کمال مورد تأیید اسلام نیز می‌باشد.

## ۷. اسلام و عدم تعارض فرهنگی در جامعه

این عنصر بر خلاف سایر عناصر، مربوط به کلیت فرهنگ است نه مربوط به ویژگی یک عنصر خاص، عدم تعارض فرهنگی به معنای سازگاری عناصر فرهنگی یک جامعه به گونه‌ای است که یک عنصر آن مستلزم نفی عنصر دیگر نباشد. تعارض فرهنگی لزوماً بین دو گروه از افراد جامعه وجود ندارد. حتی ممکن است یک فرد به نسبت پذیرفتن قسمت‌هایی از دو فرهنگ که

منشأهایی متفاوت دارند، در برخورد با مسایل دچار تعارض فرهنگی شود. این عنصر با مسأله ثبات و امنیت رابطه تنگاتنگی دارد و همین ارتباط دلیل مؤثر بودن آن در توسعه می‌باشد. روشن است که بی‌ثباتی، مانعی در برابر موفقیت برنامه‌های توسعه است. وقتی ثبات نباشد انباشت اطلاعات و تجربیات و سرمایه‌گذاری صورت نمی‌گیرد و بی‌ثباتی، امید و اطمینان به آینده را از افراد سلب کرده و باعث می‌شود که افراد به جلب منافع آتی و زودگذر تمایل داشته و کم‌تر به دنبال طرح‌های بلندمدت باشند. در حالی که در توسعه اقتصادی ثبات، اطمینان به آینده، به دنبال طرح‌های بلند مدت بودن و وسایلی از این قبیل سخت مورد نیاز است.

اما ثبات چگونه به وجود می‌آید؟ تصور می‌شود ثبات فقط از طریق همکاری و اعتماد متقابل آحاد مردم و مشارکت آنها در توسعه ممکن است. اعتماد متقابل و مشارکت آحاد جامعه در صورتی امکان‌پذیر است که جامعه دچار تعارض فرهنگی نباشد و این تعارض فرهنگی، به خصوص در جایی بیشترین ضرر را دارد که در مورد اهداف توسعه توافق نباشد. این تشتت باعث می‌شود که امنیت و ثبات از بین رفته و نتوانیم مشارکت همه آحاد ملت را در توسعه جلب کنیم. توسعه بدون مشارکت و ثبات اجتماعی امکان‌پذیر نیست.

در مورد این که چرا جامعه دچار تعارضات فرهنگی می‌شود، گفتیم علت تعارض فرهنگی در جامعه این است که عناصر فرهنگی در یک جامعه منشأهای متفاوتی دارند. اگر ما فقط از فرهنگ دینی الگوبرداری کنیم، مسلماً تعارضاتی نخواهیم داشت، چرا که در آن صورت منشأ همه عناصر فرهنگی، دین خواهد بود و از آن جایی که بین عناصر دینی تعارضی وجود ندارد، بنابراین عناصر فرهنگی متأثر از تعالیم دینی با هم در تعارض نخواهند بود.

متأسفانه در شرایط حاضر کشورهای جهان سوم از دو نوع تعارض رنج می‌برند: یکی تعارض تاریخی که مربوط به اختلاف نژاد و قومیت‌هاست و دیگری که از اولی مهم‌تر می‌باشد تعارضی است که به علت به هم ریختن فرهنگی یک جامعه سنتی در هنگام ارتباط با جوامع توسعه یافته به وجود می‌آید و در این فرآیند است که جامعه به دو شبه جامعه تقسیم می‌شود و هر یک فرهنگ خاص خود را دارد: یکی فرهنگ سنتی و دیگری فرهنگ جامعه نو، بنابراین جامعه دچار تعارض فرهنگی می‌شود.

جامعه ایرانی ما از گذشته دور دچار دوگانگی فرهنگی بوده (فرهنگ ایرانی و فرهنگ اسلامی) و در زمان معاصر هم به علت تماس با دنیای صنعتی دچار دوگانگی فرهنگی بوده (فرهنگ ایرانی و فرهنگ اسلامی) و در زمان معاصر هم به علت تماس با دنیای صنعتی دچار دوگانگی

بیشتر شده است (حتی سه گانگی) و این مسأله به نشست اجتماعی منجر می‌شود و به بحران‌های اجتماعی دامن می‌زند و تبعات و امنیتی را که برای توسعه لازم است با مشکل مواجه می‌سازد. از مجموع مباحث گذشته به این نتیجه می‌رسیم که اسلام با عناصر هفتگانه فوق که به عنوان عناصر پیشنیازهای فرهنگی توسعه معرفی شده، مخالفتی ندارد و بنابراین، فرضیه مقاله مبنی بر این که اسلام هیچ تعارضی با پیشنیازهای فرهنگی مؤثر بر توسعه ندارد، رد نشد. به علاوه، به طور قطع می‌توان اظهار داشت در اسلام عناصر فرهنگی دیگری وجود دارند که تقویت و احیای آنها می‌تواند در میان مسلمانان توسعه‌برانگیز باشد و از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: فرهنگ کار و تولید در اسلام؛ پیوستگی مادیت و معنویت؛ دعوت اسلام به آراستگی؛ مذمت فقر مالی؛ حرمت اسراف و تبذیر؛ مبارزه با خرافات؛ دعوت به تعقل؛ حجیت و ملاک بودن خرد بشری؛ تشویق به روش‌های تجربی؛ رعایت نظم و برنامه‌ریزی؛ دعوت اسلام به محکم کاری؛ اعتقاد به جامعه آرمانی؛ انعطاف فقه نسبت به شرایط مختلف؛ فراخوان اسلام به علوم و فنون و صنایع؛ اعتقاد مسلمانان به قدرت و عزت؛ موظف شدن مسلمانان به آباد کردن زمین؛ دعوت مسلمانان به داشتن روحیه اقتباس خلاق از دیگران، عناصر مساعد دیگری در فرهنگ اسلامی نظیر دفاع از حقوق و آزادی‌ها، عدالت، برابری، صلح و هم‌زیستی و حفظ محیط زیست، که همه توسعه‌برانگیزند، البته تقریباً همه این عناصر در عناصر هفتگانه‌ای که ذکر کردیم، وجود دارد. بنابراین فرهنگ اسلامی در درون خود توسعه‌برانگیز است نه توسعه‌ستیز. البته روشن است که این یک برداشت از تعالیم دینی است؛ برداشت‌هایی هم وجود دارد که اصولاً توسعه را یک پدیده کاملاً غربی می‌داند و آن را قابل جمع با اسلام نمی‌داند.<sup>۱</sup>

۱ - به عنوان نمونه می‌توان به کتاب توسعه نوشته شهریار زرشناس و مقاله صنعت و قناعت در کتاب تفرج صنع نوشته عبدالکریم سروش (۱۳۶۶) مراجعه کرد.

## منابع

- قرآن کریم
- (۱۳۶۹)، **حیات شهید**، چاپ اول، تهران: معاونت فرهنگى سازمان تبلیغات اسلامى.
- (۱۳۷۲)، **ریشه‌هاى فرهنگى اقتصادى**، مجموعه مقالات سمینار فرهنگ و توسعه، معاونت پژوهشى وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى.
- (۱۳۷۴)، **دین و فرهنگ توسعه**، چاپ اول، تهران: معاونت پژوهشى سازمان تبلیغات اسلامى.
- (۱۳۷۷)، **اسلام و فرهنگ توسعه**، چاپ اول، تهران: روابط عمومى وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى.
- آشورى، داریوش (۱۳۵۷)، **تعریف و مفهوم فرهنگ**، چاپ اول، انتشارات مرکز فرهنگى آسیا.
- امامى، آشتیانی (۱۳۵۸)، محمدجعفر و محمدرضا، **ترجمه گویا و شرح فشرده‌اى بر نهج‌البلاغه**، جلد اول و دوم، انتشارات مطبوعاتی هدف قم.
- امیرى تهرانى، سید رضا (۱۳۷۳)، **پیش درآمدى بر اقتصاد اسلامى**، کیهان فرهنگى، شماره ۱۳۷۳۳.
- باهر، حسین (۱۳۵۷)، **مبانی برنامه‌ریزى اقتصادى**، تهران: انجمن خدمات اسلامى.
- بروجنى، فرشید (۱۳۷۲)، **جایگاه عوامل فرهنگى در توسعه اقتصادى**، چاپ اول، تهران: مرکز آمار و برنامه‌ریزى پژوهش‌هاى فرهنگى و هنرى.
- پیمان، حبیب‌الله (۱۳۷۱)، **پیش‌نیازهاى توسعه اقتصادى**، مجله ایران فردا، سال اول، ماره ۴.
- تودارو، مایکل (۱۳۷۱)، **توسعه اقتصادى جهان سوم**، ترجمه غلامعلی فرجادی جلد اول، چاپ اول، تهران: انتشارات سازمان برنامه و بودجه.
- توکل کوثرى، محمد (۱۳۷۱)، **فرهنگ و توسعه**، مجله نامه فرهنگ، ش ۶.
- جیروند، عبدالله (۱۳۷۰)، **توسعه اقتصادى (مجموعه عقاید)**، چاپ سوم، تهران: انتشارات مولوى.
- رودنسون، ماکسیم (۱۳۸۴)، **اسلام و سرمایه‌دارى**، ترجمه محسن ثلاثى تهران، شرکت سهامى کتاب‌هاى جیبى.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۲)، **فرهنگ و توسعه**، مجله نامه فرهنگ، ش ۶.

- سروش، عبدالکریم (۱۳۶۶)، **تفوج صنع**، تهران: انتشارات سروش.
- عظیمی، حسین (۱۳۷۱)، **مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران**، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- علامه مجلسی (۱۴۰۵.ه.ق/۱۹۲۷م)، **بحار الانوار**، چاپ سوم، بیروت: مؤسسه انتشارات وفا.
- قرشی، سید علی اکبر (۱۳۵۴)، **قاموس قرآن**، جلد پنجم، چاپ اول، انتشارات دارالکتب.
- قره باغیان، مرتضی (۱۳۷۰)، **اقتصاد رشد و توسعه**، جلد اول، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- کلینی، شیخ یعقوب (بی تا)، **اصول کافی**، ترجمه جواد منصوری، ناشر علمیه اسلامیة.
- مدنی، امیر باقر (۱۳۷۲)، **بعضی از موانع فرهنگی توسعه اقتصادی در ایران (مقایسه با ژاپن)**، چاپ اول، تهران: مرکز آمار و برنامه ریزی پژوهش های فرهنگی و هنری.
- موسایی، میثم (۱۳۷۲)، **دین و دنیا**، چاپ اول تهران مرکز آمار و برنامه ریزی پژوهش های فرهنگی و هنری.
- Co. McClelland, David, (1961) *The Achieving, Society* (Princeton, N.J: Van No Strand.
- Pollard, Spencer, (1966) *How Capitalism Can Succeed* (Harrisburg Pennsylvania: Stackpole Company.
- weber, Max, (1998) *The Protestant Ethic and of Capitalism Trans*, New York: Scribner's. Sons.